

تحلیل عرفانی و موضوعی از: «پیل اندر خانه تاریک بود»

دکتر یداله قائم‌پناه*

چکیده

معرفت‌شناسی یا (Epistemology) مبحثی تاریخی است و قدیمی که امروزه در شکل تازه‌تری رواج یافته و غیر از عرصه‌های دینی، زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی را نیز دربر گرفته است. مقصود از این اندیشه، آشتی بخشی بین کثرت‌ها و اختلافات و در عین حال ایجاد وحدت است. در این اندیشه اولاً این که حقایق را متکثر معرفی می‌کنند و ثانیاً آنکه حقیقت را واحد و راه‌های رسیدن به آن را متعدد و متکثر می‌دانند. آنچه که چندی است در جامعه ایران به نام پلورالیزم یا تکثرگرایی رواج یافته. در این مقاله، با توسل به تحلیل داستانی معروف به «داستان فیل» در مثنوی مولانا، با نکات مهم این اندیشه نیز آشنا می‌شویم. نکته مهمی که در داستان وجود دارد این است که: هیچ‌کس تصویر کلان فیل را ندیده است. ضمناً هیچ‌کدام از آن افراد، دروغ باقی نمی‌کنند و حرف نادرستی نمی‌زنند؛ بلکه تنها بخشی از فیل را لمس و درک کرده است.

مولانا در این داستان از فضل و فضیلت سخن می‌گوید و با تمثیلی زیبا مقام دانش معنوی را می‌ستاید و هم‌چنین از آرمان‌ها و آرزوهای انسانی گفت و گو می‌کند. عمق دیدگاه جلال‌الدین در نشان دادن حقایق درون آدمی، به حدی است که گویی اقیانوس‌های متلاطمی از حقایق و مسایل است که در پیش چشم مخاطبانش خودنمایی می‌کند! مولانا ژرف‌ترین و والاترین دقایق عرفانی را مانند شراب کهن در جام داستان می‌ریزد و ساقی‌وار آن را به جرعه‌نوشان عرفان تقدیم می‌نماید. داستان برای مولوی به منزله ظرف و پیمانانه است و محتوای داستان هدف او در عرصه‌های اخلاق و معرفت‌شناسی است. مولانا در خلال داستان‌ها، نظریات خویش را بیان می‌نماید و خواننده را می‌برد: «آنجا که خاطر خواه اوست».

خلاصه در داستان فیل مهم‌ترین اندیشه مولانا در دو بیت مثنوی گنجانده شده که عبارتند از: ۱. «از نظرگاه است ای مغز وجود/ اختلاف مؤمن و گبر و جهود؛ ۲. «بل حقیقت در حقیقت غرقه شد/ زین سبب هفتاد بل صد فرقه شد».

کلیدواژه: معرفت، داستان فیل، ادراک حسی و حقیقت.

*. دکترای ادیان و مذاهب فقهی. (Yadollah_ghaempanah@yahoo.com)

مقدمه

یکی از بزرگان نام‌آور در جهان، حضرت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است که به ملای روم و مولوی رومی شهرت یافته است. او در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ پای به گیتی نهاد. پدر او محمدحسین خطیبی معروف به بهاء‌الدین ولد است؛ البته از او با لقب سلطان‌العلما نیز یاد کرده‌اند.

جلال‌الدین محمد بلخی یکی از بزرگ‌ترین و پراهمیت‌ترین شاعران ایران است که در تمام دنیا او را با نام‌های «مولوی»، «مولانا» و «بلخی» می‌شناسند. مولانا در اشعارش به عواطف و حیات عرفانی انسان از جمله عقل، عشق و دوستی خداوند می‌پردازد. این شاعر بزرگ آن قدر در دنیا شناخته شده است که سال ۲۰۰۷ میلادی به نام او نامگذاری شد.

یکی از مهم‌ترین آثار مولانا مثنوی معنوی است. مثنوی معنوی کتابی است تعلیمی، در زمینه عرفان، اصول تصوف، اخلاق، معارف اسلامی که بیشتر در قالب داستان و تمثیل بیان شده است. مثنوی معنوی دریای ژرفی است از آموزه‌های دینی و عرفانی که می‌توان در آن غواصی کرد و به انواع گهرهای معنوی دست یافت.

شفیعی کدکنی در زبان شعر در نثر صوفیه می‌نویسد: «به عقیده من، مثنوی بزرگ‌ترین کتابی است که فرهنگ بشری به خود دیده است و تنها، دیالوگ‌های افلاطون را شاید بتوان با آن مقایسه کرد». (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۳)

بی‌گمان مثنوی را می‌توان زبده و حاصل جمیع تجارب عرفانی مولانا، بلکه دنیای عرفان اسلام در تمام قرون محسوب کرد. کتابی آموزنده درباره سیر و سلوک عارفانه. در واقع مثنوی حماسه‌ای عرفانی است که مولوی خود دشواری فهم و تحقیق بر این کتاب را متذکر شده است. درک و دریافت چنین اثری را چندین مقدمه و چندین تبحر

علمی لازم است، از جمله: آشنایی دقیق با قرآن، عرفان، اخلاق، علم‌الحديث، تفسیر، فلسفه، کلام، تاریخ و دیگر معارف اسلامی.

مثنوی معنوی در شش دفتر و بیست و شش هزار بیت، در بحر رمل مسدس سروده شده است و از «حیث کیفیت چنان اوج و عظمت روحانی بی‌نظیری را ارائه می‌کند که در تمام قله‌های بزرگ شعر انسانی جلوه و شکوه دسترس‌ناپذیر و خیره‌کننده دارد» (زرین کوب، ۱۳۷۱، ص ۲۷۳)

در این شاهکار عظیم تصوف ایران، مولانا جلال‌الدین خواننده هشیار را از راه قصه به دنیای ماوراء قصه می‌برد و همین نکته است که در نظر بعضی محققان نوعی دوگانگی یا سه‌گانگی را در لحن بیان او راه می‌دهد که جالب دقت است. چرا که خواننده در ورای دنیای نقل و روایت و حتی در ورای جو شور و هیجان صوفیانه به قلمرو تعلیم هم راه می‌برد» (همان، ۱۳۷۶، ص ۲۹۹)

مثنوی پر از قصه‌های جالب است که یکدیگر را تداعی می‌کنند. گنجینه‌ای از حکمت و دلالت است که در تأیید قصه‌ها یا در تقریر آنها به خاطر گوینده می‌آید... مولانا در طی این اشعار ساده، عمیق و عاری از تکلف شاعرانه با تقریر حکمت‌ها و نقل حکایت‌ها، خط سیر روح خود و روح هر عارف طالب یا اصل را از عالم مهجوری تا مرتبه وصال دنبال می‌کند و چون دوست دارد تا سر دلبران را در حدیث دیگران به بیان آورد، صورت قصه را سیرت حال خویش می‌کند و در ضمن شرح اسرار و مقامات اولیا، مراتب سلوک روحانی خود را نیز تصور می‌کند» (همان، ۱۳۷۱، ص ۲۶۰)

در این کتاب چهارصد و بیست و چهار داستان پی در پی به شیوه تمثیل، به بیان مطالب عرفانی می‌پردازد.

شایان ذکر است که مولانا از الگویی آشنا و مؤثر برای ارشاد و موعظه استفاده می‌کند که همانا تمثیل و قصه‌گویی است؛ اما در هر گام یادآوری می‌کند که قصه‌های او تنها برای سرگرمی نیست؛ بلکه خواننده باید برای درک معنای درونی قصه تلاش کند. او

صورت و معنی قصه را در هر مناسبت به پوست و مغز، میوه و هسته یا ظرف و دانه تشبیه می‌کند:

ای برادر قصه چون پیمان‌های ست

معنی اندر وی به‌سان دانه‌ای ست

لذا می‌توان گفت یکی از کامل‌ترین داستان‌هایی که مولوی آشکارا نظر معرفتی خود را در آن منعکس کرده و بیان نموده، داستان معروف «اختلاف در شکل پیل» است. در این داستان مولوی به طور بارزی معرفت‌حسی را برای درک و دریافت حقیقت کلی، ناقص دانسته و رد می‌کند، به همین سبب نتیجه آن را هم نزاع بر می‌شمارد. نگارنده هم با توجه به اهمیت این داستان تصمیم گرفت در حد توان آن را تحلیل کرده و در اختیار علاقمندان گذارد.

بررسی داستان و ریشه‌زارهای آن

داستان «فیل و مردان نابینا» یا «فیل و کوران» داستانی است تمثیلی و عارفانه، که برای روشن کردن نقص درک و کشف حسی به آن استشهاد شده است. روزنامهٔ ایران متن یکی از مقالات مجتبایی را آورده که نخستین بار در مجلهٔ نامه فرهنگستان و سپس در کتاب *بنگاله در قند پارسی* به چاپ رسیده است. دکتر مجتبایی بر این باور است که قدیمی‌ترین روایت این داستان همان روایتی است که در مجموعهٔ اودانه بودایی، که در بردارنده پاره‌ای از گفتارهای منسوب به بودا است و گویا در سدهٔ سوم پیش از میلاد جمع‌آوری و تحریر شده، آمده است. به هر حال ریشه این داستان را در جنوب شرقی آسیا دانسته و به آیین جین، بودیسم و هندوگرایی نسبت داده‌اند. علاوه بر این سه آیین، صوفیان نیز از این داستان در آثار خویش بهره برده‌اند. بودا در تیتها سوتا در قانون پالی از این تمثیل بهره گرفته است.

در آیین جین، از این داستان برای توجیه همزیستی مسالمت آمیز با ادیان و مذاهب دیگر استفاده می‌شود و این که مردم می‌توانند بر حسب شرایط محیطی، وجودی و آگاهی و میزان ادراک و احساسشان، بخشی از حقیقت را نزد خود داشته باشند.

مشهور این است که مأخذ این داستان را روایتی در مقایسات ابوحیان توحیدی و او نیز منقول از افلاطون می‌داند که البته آن‌چه در باب کوری مردمان شهر در این مأخذ اشاره شده، بیشتر به روایت *حَدِيقَةُ الْحَقِيقَةِ سَنَائِي، اَحْيَاءُ الْعُلُومِ وَ كِيمِيَايِ سَعَادَتِ غَزَالِي*، نزدیک است و گویا مولوی بنا به مشرب فکری خود، در اصل داستان تغییری کوچک، اما اساسی ایجاد کرده، مر ذکر این نکته ضروری می‌نماید که داستان مذکور با برخی تفاوت‌ها در جزئیات، در آثار عربی و سپس فارسی راه یافته و به جز مولانا، مؤلفانی چون ابوحیان توحیدی در *المقَابِسَات*، محمد غزالی در *اَحْيَاءُ الْعُلُومِ وَ كِيمِيَايِ سَعَادَتِ*، سنایی غزنوی در *حَدِيقَةُ الْحَقِيقَةِ*، عزیزالدین نسفی در *كشَفُ الْحَقَائِقِ وَ الْهِي سِيمَابِي دَر مَنَازِلِ الْقُلُوبِ* (شرح رساله قدس روزبهان بقلی) این داستان را آورده‌اند.

فروزانفر بر آن است که مأخذ این داستان روایتی است که در *مقَابِسَاتِ ابُوْحِيَانِ تُوْحِيدِي*، طبع مصر، ص ۲۵۹ آمده است. (فروزانفر، ۱۳۶۲، ص ۹۶)
حال جهت درک و دریافت تفاوت‌های داستان پیل در بیان علما، نیک آن است که چند نمونه را با دقت نظر مطالعه کنیم:

المقَابِسَات

سمعت أبا سليمان يقول: قال أفلاطون: إن الحق لم يصبه الناس في كل وجوهه، ولا أخطئوه في كل وجوهه، بل أصاب منه كل إنسان جهة. قال: و مثال ذلك عميان انطلقوا إلى فيل و أخذ كل واحد منهم جارحة منه فجسّها بيده و مثلها في نفسه، فأخبر الذي مس الرجل أن خلقته الفيل طويلة مدورة شبيهة بأصل الشجرة و جذع النخلة، و أخبر الذي مس الظهر أن خلقته شبيهة بالهضبة العالية و الرابية المرتفعة، و أخبر الذي مس أذنه أنه منبسط دقيق يطويه و ينشره. فكل واحد منهم قد أدى بعض ما أدرك، و كل ما يكذب صاحبه و

یدعی علیه الخطأ و الغلط والجهل فيما يصفه من خلق الفيل. فانظر إلى الصدق كيف جمعهم، و انظر إلى الكذب و الخطأ كيف دخل عليهم حتى فرقهم؟». (ابو حیان توحیدی، بی تا، ص ۲۵۹)

خلاصه ترجمه آن به فارسی: افلاطون می گفته است: مردم در توصیف حضرت حق نه کاملاً بر صواب اند و نه بر خطا، مثل آنان مثل آن نابینایانی است که به پیل می رسند و هر کدام به عضوی از اعضای او دست می ساینند و پیش خود، صورتی تجسم می کنند. آن که دست به پای پیل می کشد، آن را هم چون درخت می پندارد و آنکه دست به کمرش می ساید، آن را به صورت پشته ای مرتفع تصور می کند. آنکه دست به گوش های پیل می کشد، آن را به چیزی پهن و نازک که دائماً باز و بسته می شود، مانند می کند. همه اینان مسلماً چیزی از پیل درک کرده اند؛ ولی نه کلیت پیل را. میان آنها بر سر چگونگی شکل پیل اختلاف و مناقشه درمی گیرد و هر یکی مدعی درستی تصور خود می شود.

و این مثل را غزالی در *احیاء العلوم*، جلد چهارم، صفحه شش و نیز کتاب *کیمیای سعادت* نقل می کند. (فروزانفر، ۱۳۶۲، ص ۹۷-۹۶)

احیاء العلوم

بدان که جماعتی از نابینایان شنودند که در شهر حیوانی عجیب آوردند که آن را پیل خوانند و ایشان صورت آن مشاهده نکرده بودند و نام آن نشنوده بودند. گفتند: چاره نیست ما را از دانستن آن به بسودن، که دانستن ما آن را جز به حس لمس نتواند بود. پس قصد آن کردند و چون بدان رسیدند و ببودند، دست بعضی بر پای آن آمد و دست بعضی بر ناب آن و دست بعضی بر گوش و گفتند که شناختیم و چون باز گشتند، نابینایان دیگر از ایشان پرسیدند، جواب های مختلف گفتند: کسی که پای را بسوده بود، گفت که پیل چون استونی است که ظاهر آن خشن باشد، إلا آن است که نرم تر از آن است و کسی که ناب آن بسوده بود، گفت که چنین نیست که می گویی، بلکه صلب است که در آن نرمی نیست و خشن است که در آن خشونت نیست و اصلاً در ستبری استونی نیست، بل مثل عمود

است و کسی که گوش بسوده بود، گفت: آری! نرم است و در او خشونت هست. یکی را از ایشان تصدیق کرد؛ ولیکن گفت: نه چون عمود است و نه چون استون، بل مثل پوستی پهن سببر است. پس هر یکی از ایشان از وجهی راست گفت؛ چه هر یکی از آن خبر داد که به حس لمس دست از پیل بدانسته بود و در آن خبر، هیچ کس از صفت پیل بیرون نیامده بود، ولیکن همگان از احاطت به کنه صورت پیل قاصر بودند». (غزالی، ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۱۲)

و اما نقل آن از کتاب *کیمیای سعادت* چنین است: بیشتر خلاف در میان خلق چنین است که هر یکی از وجهی راست گفته باشد؛ ولیکن بعضی بیند و پندارند که همه دیده‌اند و مثال ایشان چون گروه نایبنا بود که شنیدند در شهر ایشان پیل آمده است، بروند تا آن را بشناسند. پس پندارند که وی را به دست توانند شناخت و دست برسانند. یکی را دست به گوش آید و یکی را به پای و یکی را به دندان و چون به دیگر نایبنايان رسند، وصف آن از ایشان پرسند. آنکه دست بر پای نهاده بود، گوید: پیل مانند ستون است و آن که بر دندان نهاده، گوید: مانند عمودی است و آنکه بر گوش نهاده، گوید: مانند گلیمی است. آن همه راست گویند از وجهی و هم خطا کرده‌اند از آن وجه که پندارند جمله پیل را دریافته‌اند. (همان، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۵۹)

سنایی در کتاب *حدیقه الحقیقه*، این داستان را چنین آورده است:

بود شهری بزرگ در حد غور
واندر آن شهر مردمان همه کور
پادشاهی بر آن مکان بگذشت
لشکر آورد و خیمه زد بر دشت
داشت پیلای بزرگ با هیبت
از پی جاه و حشمت و صولت

مردمان را ز بهر دیدن پیل
 آرزو خاست زان چنان تهویـل
 چند کور از میان آن کوران
 بر پیل آمدند چون عوران
 تا بدانند شکل و صورت پیل
 هر یکی تازیان دران تعجیل
 آمدند و به دست پیسودند
 زان که از چشم بی بصر بودند
 هر یکی را به لمس بر عضوی
 اطلاع اوفتاد بر جزوی
 هر یکی صورت محالی بست
 دل و جان در پی خیالی بست
 چون بر اهل شهر باز شدند
 برشان دیگران فراز شدند
 هیئت و شکل پیل پرسیدند
 آن چه گفتند جمله بشنیدند
 آن که دستش به سوی گوش رسید
 دیگری حال پیل ازو پرسید
 گفت شکلیست سهمناک عظیم
 پهن و صعب و فراخ هم چو گلیم
 آن که دستش رسیدی زی خرطوم
 گفت گشتست مرا معلوم

راست چون ناودان میان‌ه تهیست
 سهمناکست و مایه تهیست
 وان که را بُد ز پیل ملموسش
 دست و پای سبتر پر بوسش
 گفت شکلش چنان که مضبوطست
 راست هم چون عمود مخروطست
 هر یکی دیده جزوی از اجزا
 همگان را نظر فتاده ظن خطا
 هیچ دل راز کلی آگه نی
 علم با هیچ کور هم‌ره نی
 جملگی را خیال‌های محال
 کرده مانند غتف‌ره به جوال
 از خدایی خلایق آگه نی
 عقلا را درین سخن ره نی

(سنایی، ۱۳۵۹، ص ۶)

تحلیل داستان

زمینه این بحث، معرفت‌شناسی است. معرفت انسان نسبت به هر حقیقتی، حاصل دانش و بینش او از آن حقیقت است. مقصود از دانش، علوم و معرفت کسبی و اکتسابی است که عمدتاً حافظه در فراگیری آن نقشی فعال دارد و منظور از بینش، دریافت‌های شخصی تجربی و بعضاً شهودی انسان است و این به تعبیر جلال‌الدین همایی یعنی که مولوی از مکتب برهان و قیاس بالاتر رفته و به دریای نور که عالم کشف و شهود است، پیوسته و از مرتبه دانش به بینش رفته، چنان که خود بیان داشته:

جان‌شناسان از عده‌ها فارغند
 غرقهٔ دریای بی‌چونند و چند
 جان شو و از راه جان، جان را شناس
 یار یینش شونه فرزند قیاس

(همایی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۶۶)

در این داستان، فیل، نمادی از حقیقت است و حقیقت، آن مطلوبی است که همگان طالب آنند، این داستان دغدغه‌ای است که به انسان آگاه، انگیزهٔ جست‌وجو می‌دهد. قرار دادن نماد به جای اصل، باعث می‌شود، افهام مختلف مخاطبین به قدر وسع فکری خود اقناع شوند؛ آنکه اهل معنا است، خداوند را اراده کند و آنکه ره از عالم صورت به عالم معنا نبرده، گمشدهٔ مادی خود را دریابد.

مولوی از آنجا که اختلاف مذاهب را ناشی از اختلاف در نظرگاه ابنای بشر می‌داند، می‌گوید:

از نظرگاهست ای مغز و جود

اختلاف مؤمن و کفر و جهود

(مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۷۳)

در داستان فیل هم به اختلاف نظر کسانی که به دیدن فیل در تاریکی رفته بودند، اشاره داشته و می‌گوید:

از نظرگاه گفتشان شد مختلف

آن یکی دالش لقب داد این الف

در کف هر کس اگر شمعی بُدی

اختلاف از گفتشان بیرون شدی

چشم حس هم چون کف دستت و بس

نیست کف را بر همه او دسترس

(همان)

مولوی با انتقال و عدول از کلمه «کف» به معنی کف دست؛ به کف آب دریا، انسان‌ها را به فراخ حالی، انبساط نظر و توسعه فکری دعوت کرده و می‌گوید:

چشم دریا دیگرست و کف دگر
کف بهل وز دیده دریا نگر
جنبش کف‌ها ز دریا روز و شب
کف همی‌بینی و دریانی عجب

(همان)

و این بدان معنی است که در داوری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها جهت دست‌یابی به هدفی درست و متکامل، فراخ حالی و انبساط نظر و توسعه فکری کارآمدترین ابزار انسانند. بعضی بر آنند که در واقع حکایت تمثیلی پیل، بیانگر سرشت حقیقت‌ستیز و افسانه‌پوی تعصبات مذهبی و «جنگ هفتاد و دو ملت» است.

در بعضی از شروح مثنوی و نیز در فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا دریافت‌هایی را که از این داستان تمثیلی می‌شود، بدین گونه آورده است: «در حکایت تمثیلی «پیل» کنایه از حقیقت مطلق (= ذات بی‌چون الهی)؛ «تاریکی» کنایه از این دنیا است؛ زیرا در این دنیا آدمی در لایه‌های بی‌شماری از حجاب‌ها و پرده‌های سابق محسوسات پوشیده شده است و عقل و روح او نیز در زندان حواس؛ «دست ساینده‌گان بر اندام پیل» کنایه از کسانی است که می‌کوشند حقیقت مطلق را با قیاس‌های محدود و نارسای عقلی و تجربی خود بشناسند. حکیمان، متکلمان، فیلسوفان، عالمان و ... هر یک برای شناخت حقیقت، مدعی روشی هستند؛ اما همه این روش‌ها و مذاهب‌ها وافی به مقصود نیست؛ بلکه هر یک جلوه‌ای از حقیقت مطلق را نمایانده‌اند، چه طریق شناخت حقیقت مطلق نوعی دیگر است؛ «شمع» کنایه از کشف نور یقین است. هرگاه چنین نوری در قلب و بصیرت آدمی درخشیدن گیرد، به کشف تمامیت حقیقت نایل می‌شود و در این

مرتب، نزاع و ستیزها رنگ می‌بازد. حکایت تمثیلی پیل بیانگر سرشت حقیقت‌ستیز و افسانه‌پوی تعصبات مذهبی و جنگ هفتاد و دو ملت است». (تاج‌دینی، ۱۳۸۳، ص ۶۸۹)

با این حال به نظر نگارنده این سطور، مولانا در این داستان علاوه بر اینکه بیان می‌دارد اختلاف مذاهب به سبب اختلاف دید و نظر گاه است، چنان که شارحان و مولوی پژوهان از جمله جلال‌الدین همایی در مولوی‌نامه خود بدان تصریح داشته است، پیام‌های دیگری را در دل این داستان نهفته دارد که از طرف پژوهشگران توجهی به این پیام‌ها نشده، این پیام‌ها عبارتند از:

اولاً جهت اظهار نظر و صدور حکم درست دربارهٔ چیزی باید مستندات خود را کامل کرد. چه اینکه مستندات در عین درستی و بی‌نقصی از حیث کیفیت چنانچه از حیث کمی ناقص باشد و مجموعاً به تعبیر دیگر کاملاً دیده نشوند، موجب اظهار نظر و صدور حکمی نادرست خواهد شد. به طوری که در این داستان سند هر یک از ناظران درست بوده؛ اما به دلیل اینکه کاملاً دیده نشده، موجب گشته هر یک از آنها حکمی دور از صواب دهند؛ ثانیاً برای اظهار نظر و نتیجه‌گیری درست باید از شتابزدگی در کارها پرهیز کرد. چنان که در این داستان شتابزدگی ناظران، موجب شده در نتیجه‌گیری اشتباه کنند. بنابراین اگر فرض کنیم ناظران صبوری کرده و موضوع (فیل) را بازرنگری می‌کردند، قطعاً به نتیجهٔ صائب‌تری می‌رسیدند؛

ثالثاً مولانا به ما پیام می‌دهد برای اظهار نظر درست دربارهٔ امری مبهم باید پرده ابهام و تردید را کنار زد و آن‌گاه به اظهار نظر و داوری پرداخت. چه اینکه ابهام و تردید در موضوع، موجب نقص و نادرستی تحقیق می‌شود و نادرستی تحقیق، باعث نتیجه‌گیری ناصواب و نادرست می‌گردد. همان‌طور در داستان فیل، تاریکی محل نگهداری فیل به منزلهٔ ابهام در موضوع کلیت امر را از دید ناظران پنهان داشته و موجب شده تحقیق ناقص و در نتیجه اظهار نظر نادرست و داوری دور از حقیقت صورت گیرد.

پیداست که این پیام‌ها و پیام‌هایی از این دست تا چه حد در زندگی به‌ویژه در حیات قضایی ما نقش داشته و تأثیرگذار است و چقدر داوری‌ها و قضاوت‌های ما را نسبت به امور و اتفاقات قضایی در مسیر حقیابی و حق‌گویی می‌اندازد و موجب صدور فتاوا و احکام درست به حق می‌شود.

نتیجه

از بیان این داستان و شروح آن می‌توان نتیجه گرفت که داستان‌هایی از این قبیل به منزله ابزاری کارآمد در بیان و تفهیم مقاصد و اندیشه‌های عرفانی مولانا بوده و مولوی از این داستان‌ها در جهت انتقال پیام‌های خود به مخاطبان‌ش به نحو احسن سود جست و بهره گرفته است. هم‌چنین با توجه و تحقیق در اسناد و ریشه‌زار این داستان و حکایات دیگر می‌شود نتیجه گرفت که اکثر حکایات و داستان‌هایی که مولانا در مثنوی یا دیگر کتبش آورده است، از پیشینیان اخذ کرده؛ اما بر خلاف سنایی در آنها دخل و تصرف نموده و مطابق با مقصود و پیام خود نقل و شرح کرده و این بدان معنی است که مولانا منتقد تفکرات پیشینیان بوده است. برای مثال با تغییری که عارف بلخی در این داستان ایجاد کرده، در واقع نشان داده که ناقد تفکرات جینسم است؛ ولذا تلویحاً طریق و تفکر مذهب و آیین جین را به چالش کشیده است. علاوه بر این حضرت مولوی با بیان این داستان نشان می‌دهد که برای درک و دریافت حقیقت، نخست باید ابهامات و موانع روش تحقیق را از سر راه برداشت؛ ثانیاً باید از شتابزدگی و عجله پرهیز کرد؛ ثالثاً باید همه آثار و مستندات و ابعاد مختلف کار را با دقت عمل و دیدی باز، دید و سنجید. به تعبیر دیگر مولانا با نقل این حکایت به ما می‌آموزد، قضاوت‌های شتابناک و اسناد ناقص و فضای مبهم تاریک، جویندگان حقیقت و دادگران عدالت خواه و داوران دادخواه را به بی‌راه خواهد برد.

منابع

- ابوحيان توحیدی، علی بن محمد. (بی تا)، المقابسات، تحقیق حسن سندویی، قاهره: المطبعة الرحمانیه.
- آریان، حسین و دیگران. (۱۳۹۵)، نگاهی به تمثیلات مشترک در کیمیای سعادت امام محمد غزالی و مثنوی مولانا، فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر، شماره پیاپی: سی ام، زمستان، ص ۳۶ - ۱۱.
- آل یاسین، محمدباقر. (۱۳۸۱)، هستی شناسی از دیدگاه حکما و عرفا، فصلنامه فرهنگی، هنری (عرفانی)، ص ۶۳ - ۵۲.
- تاجدینی، علی. (۱۳۸۳)، فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا، تهران: انتشارات سروش.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۱)، پله پله تا ملاقات خدا (چاپ دوم)، تهران: انتشارات علمی.
- _____ . (۱۳۷۶)، جست‌وجو در تصوف (چاپ پنجم)، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سالمیان، غلامرضا و دیگران. (۱۳۹۵)، مقایسه ساختار حکایت های حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه با سرچشمه های آن حکایات، متن پژوهی ادبی، پاییز، سال ۲۰، شماره ۶۹.
- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم. (۱۳۵۹)، حدیقه الحقیقه، مصحح مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شاهین دژی، شهریار. (۱۳۹۲)، بنگاله در قند پارسی، تهران: انتشارات سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰)، زبان شعر در نثر صوفیه، تهران: انتشارات سخن.

- صمصام، حمید؛ نجار، فرشید. (۱۳۸۴)، نظری بر معرفت‌شناسی از منظر مولوی، پژوهش‌نامه ادب غنایی، پاییز و زمستان، پیاپی ۵، سال سوم، ص ۷۹.
- غزالی، حامد. (۱۳۸۶)، *احیاء علوم‌الدین* (چاپ ششم)، به کوشش حسین خدیو‌جم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- _____ . (۱۳۸۷)، *کیمیای سعادت* (چاپ چهاردهم)، حسین خدیو‌جم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۶۲)، *مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مجتبایی، فتح‌الله. (۱۳۸۱)، منشأ هندی داستان فیل در تاریخ‌خانه، نامه فرهنگستان، اردیبهشت، دوره پنجم، شماره ششم.
- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۶۴)، *مثنوی معنوی* (چاپ دوم)، جلد اول، به کوشش رینولدالین نیکلسون، تهران: انتشارات علمی.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۶)، *مولوی‌نامه* (چاپ نهم)، قم: موسسه هما.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی